روزنامه شرق

شنبه • ۳۰ دی ۱۳۹۱ • ۷ ربیع‌الاول ۱۴۳۴ • ۱۹ ژانویه ۲۰۱۳ • سال دهم • شماره ۱۶۵۱ • ۱۲صفحه + ۱۶ صفحه ضمیمه

روزنامه شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان

نشانی: میدان فاطمی، خیابان فلسطین، کوچه برادران غفاری، پلاک ۲۶

تلفن: ۳۷-۸۸۹۸۶۸۲۹ نمابر: ۸۸۹۸۶۸۴۸ تلفن آگهی‌ها: ۲۲-۸۸۹۸۶۸۲۰

امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰

توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰

چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

www.sharghdaily.ir

تهران: اذان ظهر ۱۲:۱۵ اذان مغرب ۱۷:۳۸ اذان صبح فردا ۵:۴۴ طلوع آفتاب ۷:۱۲

«داستان‌های بادآورده» احمد غلامی منتشر شد

شرق: جدیدترین مجموعه داستان «احمد غلامی» با عنوان «داستان‌های بادآورده» منتشر شد. این مجموعه شامل ۲۵داستان کوتاه است که غلامی درباره آنها گفته: من برای این کار به دنبال فرمی می‌گشتم که نزدیک به واقعیت و به شکلی جعل واقعیت باشد. به نظرم رسید این شخصیت‌ها تغییر شکل بدهند و دیگر من روایت‌شان نکنم، بلکه خودشان خود را برای نویسنده روایت کنند و داستانشان را طی نامه‌ای برای من بفرستند و این فرم را پیدا کردم. «داستان‌های بادآورده» با قیمت ۵۰۰۰ تومان از سوی انتشارات نگاه منتشر شده است.

نقد فرهنگ

این جانیان کوچک

روبرت صافاریان

● این روزها مطبوعات و به خصوص سایت‌های اینترنتی در سطح جهان تصویرها و فیلم‌های خشونت و زورگیری را به موادی جذاب برای جلب خواننده و بازدیدکننده بدل کرده‌اند. فیلم‌هایی که با دوربین‌های مراقبت از لحظه ضرب‌وشتم قربانیان بی‌گناه زورگیری گرفته شده‌اند توسط اینترنت در مقیاس وسیع پخش می‌شوند و به احساس ناامنی نزد شهروندان عادی جامعه دامن می‌زنند. امّا همین شهروندان عادی مشتری فیلم زورگیری و عکس‌های دادگاه‌های متهمان آن نیز هستند. آنچه در عکس‌های محاکمه‌ها تکان‌دهنده است این است که عاملان خشونت در بیشتر موارد جوانان و نوجوانان هستند. چهره‌هایی که اگر در خیابان یا در خانه ببینی معصومیت کودکانه چهره‌هایشان کوچک‌ترین ظنی در تو برنمی‌انگیزد که می‌توانند با قمه به سر رهگذری ضربه بزنند یا چاقو در شکم مردی همسن‌وسال پدرشان فروکنند.

این رویدادها از منظرهای گوناگونی قابل تامل است. پیش از همه از منظر جامعه‌شناسی. بالاخره این بچه‌ها محصول همین جوامع هستند. این چگونه جوامعی است که این‌گونه آدم‌هایی در دامنشان تربیت می‌شوند؟ کاستی‌های تعلیم و تربیت، فقر و بیکاری، سیاست‌های رسانه‌ای هر یک می‌توانند نقشی در این میان داشته باشند.

این تصویر شکل اغراق‌شده پدیده‌ای است که می‌توان از آن به عنوان «میل همگانی به جنایت» در جهان نام برد. حتی در فیلم‌های معمولی تاریخی نیز می‌توان دید که مراسم به‌دار آویختن در میدان شهر امری تماشایی بوده است. صحنه‌ای از فیلم «کجایی برادر»، برادران کوئن را به یاد می‌آورد که مردم با موسیقی و رقص محکوم را به سوی چوبه‌دار می‌برند؟ یا صحنه شروع یکی از قسمت‌های «دزدان کاراییب» را که اهالی شهر اعم از زن و مرد و کودک برای تماشای مراسم به‌دار آویختن قهرمان فیلم جمع شده‌اند؟ همه می‌دانند که صفحات حوادث روزنامه‌های دنیا پرخواننده‌ترین بخش آنها هستند و با همین آگاهی است که سایت‌ها می‌کوشند از عکس‌های خشونت در روز روشن موضوعی بسازند برای جلب بازدیدکننده و البته درآمد.

این پدیده با این فراگیری آیا مساله‌ای فرهنگی است و مختص شرایط اجتماعی خاص یا امری غریزی است در ذات آدمیزاد؟ استفاده رسانه‌ها از تصویرهای خشونت‌آمیز برای جلب مشتری بر چه دلالت می‌کند؟ آیا رسانه‌ها دارند خشونت را ترویج می‌کنند یا دارند صرفا به خواست عمومی برای تماشای خشونت پاسخ می‌دهند؟ و سرانجام اغلب مردم جهان چرا از تماشای فیلم‌های خشونت‌آمیز و تصویرهای مستند اعمال خشونت و عکس‌های جنایتکاران کوچک محکوم به مرگ لذت می‌برند؟

الیور استون در فیلم «قاتلین بالفطره» در همین باره بحث می‌کند. او در مصاحبه‌ای در زمان نمایش فیلم درباره رسانه‌ای شدن جنایت و تبدیل تصویر خشونت به سرگرمی گفته است: «من معتقدم همه ما خشن زاده می‌شویم. ما مهاجمان بالفطره‌ای هستیم که مغزی از آن خزندگان داریم به قدمت یک‌میلیون سال که یک غشای نازک نئوکورتکس تمدن روی آن کشیده شده است. و البته این غشا نمی‌تواند به خوبی آن میل به تهاجم را پنهان کند. کشتن، معلول ترکیبی از ژنتیک و عوامل محیطی است.»

استون فیلم‌های سینمایی خشن را نه تنها ترویج‌دهنده خشونت نمی‌داند، بلکه معتقد است که پیش‌شرط مهار خشونت و میل به جنایت به رسمیت شناختن وجود آن است. غرض نه تایید سخنان اوست و نه پاسخی قطعی به پرسش پیچیده نقش رسانه‌ها در بازتاب خشونت یا ترویج آن (بسته به اینکه نگاهمان چه باشد). حوادثی مانند فیلم زورگیری در روز روشن توسط چهار جوان و واکنش جامعه به این فیلم تلنگری بود برای اینکه جامعه ما به خود نگاه کند و درباره ماهیت خود و رابطه‌اش با عاملان بالفعل خشونت‌بیندیشد.

زاویه دید

در حاشیه یک گردهمایی صنفی

فراموش می‌کنیم

پژمان موسوی

● ورودم به محل برگزاری مراسم پاسداشت بهروز بهزادی روزنامه‌نگار پیشکسوت، همزمان شد با ورود شاهرخ تویسرکانی سردبیر مجله «دنیای سخن». پله‌های ساختمانی قدیمی که از قرار دفتر یکی از تشکل‌های صنفی غیرمطبوعاتی بود را بالا رفتیم تا به طبقه سوم و محل برگزاری مراسم رسیدیم؛ لحظات عجیبی بود، با خود فکر می‌کردیم که جامعه روزنامه‌نگاران ایران پس از این همه فراز و نشیب، چرا «خانه‌ای صنفی از آن خود» ندارد و برای یک مراسم کوچک اینچنینی هم باید روزها و هفته‌ها پیگیر اتاقی کوچک در فلان ساختمان باشد و دست آخر هم آیا محلی دست و پا بشود یا نشود. تحقق این رویا، دور از دسترس نیست؛ تنها همتی باید...

برداشت آخر

نکوداشت «بهروز بهزادی» روزنامه‌نگار پیشکسوت برگزار شد

رویایی دارم؛ یک روزنامه جدید

جواد حیدریان

عکس: علی شایگان

کلاه خاکستری شاپو بر سر و شالی قرمز بر گردن او را از جمع متمایز می‌کرد. با کت چرمی و شلوار جین آبی‌اش، حلقه کوچکی از روزنامه‌نگاران را شکافت و به اتاقی پا می‌گذاشت که قرار بود ۴۰ سال روزنامه‌نگاری‌اش را تجلیل کنند.

«بهروز بهزادی» سردبیر نام‌آشنای مطبوعات ایران، مقصدش ساختمانی فرسوده در پهنای خیابان آزادی است که این روزها انجمن صنفی روزنامه‌نگاران آزاد تهران را در خود جا داده. انجمنی که با نام رقیب دیرینه‌اش «محمد بلوری» گره خورده است، کسی که حالا رییس هیات‌مدیره این انجمن است.

پنجشنبه سرد و آلوده دی‌ماه ۹۱، پیرهای حوادث دو روزنامه معروف کیهان و اطلاعات دهه ۴۰ شمسی، کنار هم نشسته‌اند تا در دوئلی که محمد بلوری آغاز کرده از سال‌ها حوادث در مطبوعات و حال و روز امروزشان بگویند.

موهای سپید بلوری که به طرز ماهرانه‌ای شانه شده‌اند، تاخیرش در ورود به مراسم را به حاشیه می‌راند. مرد حادثه مطبوعات - که بهروز بهزادی او را یگانه رقیب خود می‌داند که در برابرش احساس عجز می‌کرد - از نگاه سرزنش‌آمیز تحریریه روزنامه کیهان نسبت به خودش به خاطر خبر خوردن «سقوط بهمن در زمستان اواخر دهه ۴۰ در منطقه پلور و انتشار عکس اجساد ۸۵ قربانی در روزنامه اطلاعات» می‌گوید که بهزادی مسبب آن بود.

بلوری می‌گوید: آن روز کیهان به دلیل غفلت من، تیراژ پایینی یافت و اطلاعات به دلیل انتشار عکس‌های زیاد از اجساد قربانیان و گزارش کاملی که بهروز بهزادی نوشته بود به تیراژ بسیار بالایی رسید. علتش هم این بود که خبرنگاران ما جا مانده و برگشته بودند ولی بهروز با ترفندی توانسته بود پلیس راه را راضی به عبور از جاده خطرناک «هراز» کند و با حضور در محل حادثه سقوط بهمن، از جیب مرده‌های ردیف شده بر زمین عکس شناسنامه‌هایشان را بکند و صبح با گزارش کاملی به تهران بیاید و در روزنامه اطلاعات منتشر کند!

از بهزادی درباره خودش می‌پرسم که آیا قصد دارد قلم را زمین بگذارد و از روزنامه‌نگاری کنار برود؟ واکنشش عجیب است. شانه‌ام را می‌فشارد و با قدرت می‌گوید که هیچ‌وقت بازنشسته نمی‌شود. تاکید دارد که برای خودش death line تعیین کرده است که هرگز بازنشسته نشود و هر ۱۰ سال یک روزنامه جدید را از صفر شروع کند.

می‌گوید: «۱۰ سال روزنامه ایران بودم و بعد «اعتماد» را شروع کردیم. خواستم ۱۰ سال هم اعتماد باشم، یکهو دیدم ۱۱ سال شده و هنوز نرفته‌ام که البته علتش هم همین توقیف‌های گاه‌وبیگاه است، ولی یک ماه پیش سردبیری را به یک نیروی شایسته، جدید و جوان واگذار کردم!به گفته بهزادی هیچ روزنامه‌نگاری در هیچ جای جهان بازنشسته نمی‌شود اگرچه به گفته خودش از سال‌های آغاز فعالیت چیزی به نام سابقه مطبوعاتی برایش ثبت نشده و او تنها ۲۰ سال بیمه بازنشستگی دارد در حالی که بیش از ۴۰ سال فعالیت مستمر مطبوعاتی داشته است. آرزوی بهزادی این است که یک روزنامه دیگر را از صفر به صد برساند و (البته دور از جانشان) پشت میز کارش به گورستان برود به مانند خیلی از معروف‌ترین روزنامه‌نگاران جهان که قلم به دست و در پشت میز جان سپردند، می‌خواهد که نه در بستر بیماری یا بر تخت بیمارستان که از میز کارش به جهان دیگر برود!

درباره تقدیر از سوی همکار قدیمی‌اش محمد بلوری و همکاران دیگرش، می‌گوید: «او تنها کسی است که بارها تنم از دستش لرزیده است و خوشحالم که امروز در جمع دوستان هستم و چه خوب است مردم قدر آدم را بدانند!»

دکتر بهزادی امروز شاداب‌تر از همیشه است. اگرچه به مشکلات مطبوعات خصوصی کشور و گرانی کاغذ و تیراژ پایین مطبوعات اشاره می‌کند که امان روزنامه‌ها را گرفته اما رویای انتشار یک روزنامه تازه را هم در سر دارد. خیلی جدی می‌گوید: «هرچه بیشتر کار می‌کنم احساس می‌کنم جوانتر شده‌ام و همین امروز می‌توانم یک روزنامه را یکجا بخورم!»

گزارش‌نویس بی‌بدیل مطبوعات

محمد بلوری
روزنامه نگار پیشکسوت

سال‌ها با بهروز بهزادی رقیب و رفیق بوده‌ام. از نظر صداقت یک روزنامه‌نگار بی‌بدیل است و از نظر بینش و اطلاعات سرآمد همکارانش است. در سال‌های میانه دهه ۴۰ به روزنامه اطلاعات آمد و خیلی زود توانست دبیر صفحه شود در حالی که قبلا دبیر شدن آسان نبود و رقیبان او سال‌ها سابقه داشتند. ما با هم رقابت جانانه‌ای داشتیم. آن موقع خلق خبر مهم بود. رقابت ما نشان می‌دهد چقدر خبر اختصاصی در آن دوران اهمیت داشت. ما شبانه کفش و کلاه می‌کردیم و در برف و بوران هم که شده به دل حوادث می‌رفتیم تا خبر کسب کنیم. حوزه ما تنها تهران نبود در حالی‌که این روزها دیگر خبری از آن رقابت برای تهیه خبر نیست. بهزادی گزارش‌نویسی بی‌بدیل است و سال‌ها وقت می‌خواهد مثل او را بتوانیم در مطبوعات داشته باشیم، آن‌طور که خودش هم می‌گوید این سال‌ها بسیار تلاش کرده رویکرد مطبوعات تحت مدیریتش را به سمت گزارش و مصاحبه‌های تحلیلی و یادداشت‌نویسی اختصاصی پیش ببرد و کمتر از اخبار همگانی رسانه‌ها استفاده کند که به نظر من می‌تواند رویه‌ای موفق در مطبوعات امروز باشد.

«بهزادی» هوای جوان‌ها را دارد

اسماعیل آزادی
روزنامه نگار پیشکسوت

بهروز بهزادی بسیار آدم به‌روزی است. از تیپ و قیافه‌اش گرفته تا اهمیت دادنش به جوانان در سپردن مسوولیت به جوان‌ترها. امروز شاهد هستیم که او جای خود را به آقای جواد دلیری، یکی از روزنامه‌نگاران موفق ولی جوان داده است. او دوست دارد به جوانان پر و بال بدهد. خبر را می‌فهمد و به همین دلیل به نفس خبر اهمیت می‌دهد. او در مطبوعات از بدعت استقبال می‌کند. ستون‌های ویژه و تعریف پاورقی‌هایی که کمتر کسی از سردبیران به آن اهمیت می‌دهند در کارش دیده می‌شود. در برهه همکاری‌ام با ایشان مطالبی را در پاورقی روزنامه اعتماد کار کردیم که بعدها تبدیل به کتاب شد و البته در زمان انتشارش نوعی بدعت محسوب می‌شد. از افتخارات من است که با ایشان کار کرده‌ام.

تنها ۱۲ سال داشت که در یک مجله فراموش شده مقاله‌اش چاپ شد. شوقی که او را به روزنامه‌نگاری در ایران و تحصیلات تخصصی رسانه در آمریکا کشاند. برای دبیری بسیار جوان بود اما صفحه حوادث روزنامه اطلاعات را در جوانی دبیری کرد. سر از اخبار رادیو و تلویزیون هم درآورد اما در سال ۵۹ به حاشیه رانده شد تا به کرج برود و «ماست‌بند» شود. چیزی نگذشت که دوباره با دعوت «محمود دعایی» به روزنامه‌اش؛ اطلاعات برگشت!

رشیدکارگر
rashid.kargar@gmail.com

کارتون خواب

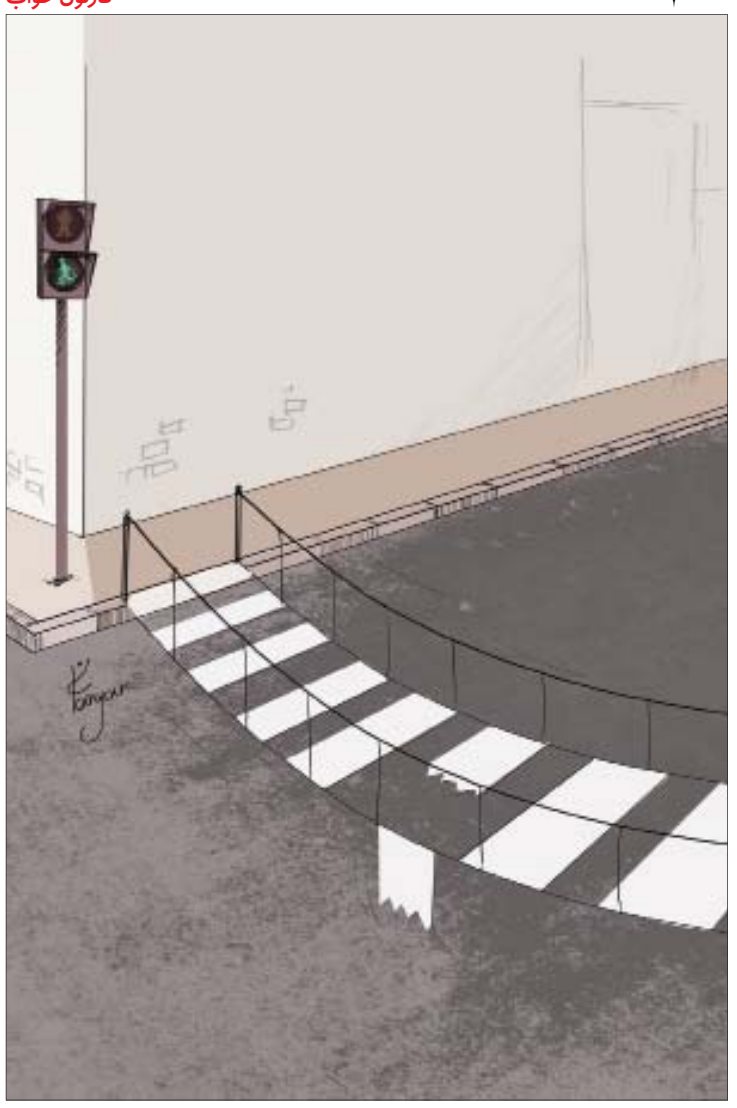

رسم استادی، حس شاگردی

جواد دلیری
سردبیر «اعتماد»

نوشتن شاگرد برای استادش، چیز غریبی‌ست، شبیه یک انشایی که پای کلاس درس می‌خوانی و چون می‌دانی که نوشته‌ات را استاد می‌خواند، باید دقیق و شمرده بنویسی و درست درس پس بدهی. برای من، این یادداشت که در بزرگداشت، بزرگ‌مردی چون بهروز بهزادی می‌نویسم، درست یادآور همین حس است، حس شاگردی که دارد انشایش را برای استادش می‌خواند. او برای من همیشه استاد است. در دوران همکاری خود با دکتر بهزادی، بسیار آموختم، او بود که رموز بسیاری از چیزها را به من آرام‌آرام آموخت تا بتوانم میراث گرانقدرش، اعتماد را پس از یک دهه تحویل بگیرم. این را باید بنویسم که در کشوری که همه به صندلی‌ها می‌چسبند، استاد به راستی استادی کرد، خودش بود که مصرانه پیش‌قدم شد در واگذاری فرمان «اعتماد» به دیگری و تا آخر هم مصر بود بر این که بشود. کنار من ایستاد تا همه چیز مرتب و درست باشد و التهاب نخستین، روزنامه را از رمق نیندازد. دکتر بهزادی تنها کسی بود که چنین فروتنانه، ثمره کار خود را به دیگری واگذار می‌کرد تا بالنده و بالنده‌تر بماند. ما داریم مشق‌های او را در «اعتماد» پس می‌دهیم و حالا او به ما نمره می‌دهد. بله؛ او کنار ما ایستاده است تا شاگردانش در روزنامه، کارنامه پربری داشته باشند. روزی در روزنامه «ایران» دهه ۷۰مردی با چشمان مغرور و عینکی به پیشانی، دنیای بزرگی بود در اتاقی کوچک، آن روزها شناختمش، از همان روزها شعارش این بود: «اگر می‌خواهید موفق باشید باید به خواننده چیزی بیشتر از تلویزیون و رادیو و سایت بدهید، آن روز شما موفق ترید.» نیک می‌دانم که «بهروز»ی‌ام در اقلیم توفنده قلم، در گرو نیک‌روزی استاد دیروزم و امروزم است و بودنش برایم و برایمان غنیمتی فاخر. دکتر هنوز هر روز به روزنامه می‌آید، صفحه به صفحه روزنامه را می‌خواند و در کنار صفحه‌ها برای ما حاشیه می‌نویسد و مراقب ما و روزنامه است. این رسم استادی‌ست، باید کنار شاگردها ماند تا روزی برسد که آنها هم استاد شوند.

گزارش یک مرگ

محمد قریب ◀ پزشک

اول بهمن سال ۱۳۵۳ مصادف با سالروز مرگ دکتر محمد قریب از پزشکان حاذق ایرانی است که متخصص بیماری کودکان بود، البته اولین تعویض خون را در ایران انجام داد و جزو بنیانگذاران انتقال خون کشور بود. او به پاس خدمات چشمگیر علمی‌اش، به دریافت نشان دانش از دانشگاه تهران، نشان درجه اول فرهنگ از وزارت آموزش و پرورش و نشان عالی لژون دونور از دولت فرانسه نایل شد.

لنین ◀ معمار انقلاب بلشویکی

۲۱ ژانویه سال ۱۹۲۴ میلادی ولادیمیر ایلیچ اولیانف مشهور به لنین در منزل خود در شهر گورکی در ۵۳سالگی درگذشت. معمار انقلاب بلشویکی از یک‌سال و نیم پیش از مرگش فلج شده و اندک‌اندک از اداره امور کناره‌گیری کرده بود. او اندیشه کارل مارکس را بهترین راهنمای عمل برای جنبش کارگری خواند و تبلیغ عقاید او را وظیفه تمام انقلابیون دانست.

ثبت یک تولد

خسرو گلسرخی ◀ شاعر

«خسرو گلسرخی» مبارز چپگرا، شاعر و نویسنده ایرانی متولد دوم بهمن ۱۳۲۲ است. او به دلیل فعالیت‌های مبارزاتی‌اش به اعدام محکوم شد. دادگاه جنجالی‌اش در سال ۵۲ برای اولین بار از تلویزیون به طور زنده پخش شد و دفاعیه متفاوتش در ذهن بسیاری از ایرانیان جاودانه شد. او خطاب به قاضی در پاسخ به آخرین دفاع گفت «من به نفع خودم هیچی ندارم بگویم. من فقط به نفع خلقم حرف می‌زنم.»

سیروس قایقران ◀ فوتبالیست

سیروس قایقران هافبک بی‌همتای تیم ملی فوتبال ایران، در اول بهمن سال ۱۳۴۰ در انزلی به دنیا آمد. او در سال ۱۳۶۳ به تیم ملی ایران دعوت شد و در سال ۶۶ تنها فوتبالیست شهرستانی بود که دهداری بازوبند کاپیتانی تیم ملی ایران را بر بازوان او بست. در سال ۶۹ با گل‌های زیبایش پس از ۲۰ سال قهرمان بازی‌های آسیایی پکن شد. او به همراه فرزندش در سال ۷۷ بر اثر سانحه رانندگی به دیار باقی شتافت.

از هر نظر بی‌ضرر

۲ + ۱ = ٪۶۰

پوریا عالمی

● ریاضیدانان جهان در اعصار تاریخ مثل پراید توی گل مانده بودند و نمی‌توانستند پاسخ یک مساله ریاضی را به دست بیاورند. مساله‌ای که دانشگاه‌های جهان برای پیدا کردن پاسخ آن خودشان را به در و دیوار زدند اما مثل همیشه چشم‌شان به دست دانشمندان ما بود. در همین رابطه یکی از ابرریاضیدانان معاصر، در حرکتی غافلگیرکننده پاسخ مساله مهم«۱ + ۲» را کشف و عیان و خیال همه را راحت کرد.

طرح مساله و مرور تلاش دانشمندان قبلی در

تسهیل و حل آن

۲ + ۱ = ؟

می‌دانیم که ۱ + ۲ یعنی دو بعلاوه یک

از طرفی نمی‌دانیم و خودشان هم نمی‌دانند ۱ + ۲ یعنی:

۱ + ۱ + ۱ = یک حدادعادل + قالیباف + ولایتی=

۱ + ۲ = (به ناچار) ۳ = ۳ × ۱ + (۳ − ۳)

یا

یک‌دوم قالیباف + جذر حداد + (− ولایتی)

$$= f(x) = \begin{cases} 1 & -1 \le x < 1 \\ \frac{1}{2} & x = 0 \\ 1 - x^4 & \text{otherwise} \end{cases} = x = \frac{-b \pm \sqrt{b^2 - 4ac}}{2a} = ۲ + ۱$$

یا

رادیکال قالیباف + انتگرال ولایتی + سینوس حداد

$$= \phi_n(\kappa) - \frac{1}{4\pi^2\kappa^2} \int_0^\infty \frac{\sin(\kappa R)}{\kappa R} \frac{\partial}{\partial R} \left[R^2 \frac{\partial D_n(R)}{\partial R} \right] dR = ۲ + ۱$$

از طرفی می‌دانیم

با توجه به وضعیت اقتصادی موجود همه اعداد به صفر میل می‌کنند.

پس اگر a حداد و b قالیباف و c ولایتی باشد

می‌دانیم که a و b و c از حروف الفبا هستند

اما چون از لحاظ آوایی و فونتیک a برابر نیست با آ

و چون b برابر نیست با ب

و چون c برابر نیست با س / ص

و حروف الفبای فارسی پرونده اقتصادی دارند پس a و b و c پرونده ندارند و در کل عیبی ندارد و مساله‌ای نیست.

پس دیدیم که هرچند a و b و c مساله‌ای ندارند اما حاصل ۱ + ۲ هنوز مجهول است.

پاسخ دکتر غلامعلی حدادعادل

دکتر غلامعلی حدادعادل، رییس فرهنگستان زبان و ادب فارسی، در یک حرکت پاسخ ۱ + ۲ را به‌دست آورد. وی در جمع ریاضیدانان و حقوقدانان و باقی جوانان گفت:

«ائتلاف من با آقایان قالیباف و ولایتی یعنی ۱ +۲ و این ائتلاف بیش از ۶۰ درصد از مردم را به سمت خود «جلب و جذب» خواهد کرد.»

نتیجه‌گیری

ما تا الان فکر می‌کردیم جلب کردن با جذب کردن فرق دارد که الان متوجه شدیم گویا یکی است!

مخبر الدوله

«عباس کیارستمی» نامزد جایزه فیلم آسیا شد

● «عباس کیارستمی» با فیلم تازه‌اش تنها نامزد ایرانی بهترین کارگردانی جایزه فیلم آسیاست. انجمن بین‌المللی فیلم هنگ‌کنگ نامزدهای هفتمین دوره جوایز فیلم آسیا را روز گذشته در ۱۴ بخش اعلام کرد تا کیارستمی با فیلم «مثل یک عاشق»، تنها کارگردان ایرانی فهرست بهترین کارگردانان امسال آسیا باشد.

چهارراه جهان

غول مصاحبه‌گرهای ترکیه درگذشت

● **شرق:** اردوغان می‌گفت: ۲۴ ساعت پیش از مرگش زنگ زد و از من حلالیت خواست. نخست‌وزیر ترکیه از «ممت علی بیراند» سخن می‌گفت. مردی که ۳۲ سال گزارشگر شبکه‌های خبری رسانه‌های ترکیه بود و توانسته بود رییسان‌جمهور مختلفی را از سراسر دنیا به استودیوهایش بکشاند. بیراند دوست عبدالله گل بود و سال گذشته در حوالی همین زمان‌ها بود که یادداشتی نوشت و به صورت غیرمستقیم از نخست‌وزیر ترکیه انتقاد کرد. دلیل آن هم دعواهای سال گذشته حزب عدالت و توسعه بر سر مدت ریاست‌جمهوری بود که بیراند می‌گفت عبدالله گل مظلوم واقع شده است.

با این حال بسیاری از کارشناسان حوزه خبری ترکیه می‌گفتند که او با چهره‌ای خندان تسلط بالایی در اجرای برنامه‌های زنده داشت که می‌توانست دو دشمن قدیمی را نیز پای میز بکشاند بدون آنکه مشکلی پیش بیاید. معروف‌ترین برنامه او «روز سی‌ودوم» بود.